

مربی‌های تیم فوتبال ایران در اردیبهشت ۱۳۳۵

مربی‌های تیم فوتبال ایران در اردیبهشت ۱۳۳۵

مربی‌های تیم فوتبال ایران در اردیبهشت ۱۳۳۵

مربیگری را در اروپا دیده بود. مردی که از ته دل مایل بود در پرسپولیس جریانی ابدی ایجاد کند چنان به وسیله باندهای مخوف نامرئی کنار زده شده که خود نیز نفهمید از کجا چوب را خورده است. آخرین دفاعیه او چنین بود:

– «آنقدر چوب لای چرخم گذاشتند که ناتوانم کردند. یک چوب را برمی‌داشتم، چوب دیگری را لای چرخم می‌گذاشتند. خدایا اوضاع پیچیده‌ای بود. من غریبه‌ای بودم که مسائل مختلفی محاصره‌ام کرده بود و هر روز در کارم اخلال می‌شد. وقتی با استفاده از چند بازیکن جوان انرژی جدیدی به تیم بخشیدم بسیاری از قدیمی‌ها در مقابلم موضع گرفتند و بسیار زود اثرگذاری تحركاتشان آغاز شد. بعد از هر شکست یا مساوی موج ناراضییتی و دخالت‌های بی‌جا بر پیکر تیم ضربه وارد می‌کرد و جنگ اعصاب راه می‌افتاد. من آدمی نبودم که از راه غلط و با توسل به حيله، خود را به جبهه‌ای متصل نمایم و از پشتیبانی گروهی برخوردار شوم چون از نظر خودم راهی اصولی می‌پیمودم. هیچ پناهگاهی برایم وجود نداشت. حتی وقتی به صدر جدول رسیدیم باز مرا راحت نمی‌گذاشتند و به حریمم تجاوز می‌کردند. در هفته‌های آخر بارها می‌خواندم و می‌شنیدم که افرادی را جایگزین من کرده‌اند و می‌خواهند جوابم کنند. این چیزها واقعا عذاب دهنده بود. من از یک‌سو با وصله پینه، در داخل باشگاه به مرمت تیمم مشغول بودم و از سوی دیگر روحم مغشوش از شنیدن خبرهای ناخوشایند بود. این رسم در هیچ جای دنیا نیست که مربی تازه را قبل از کنار گذاشتن مربی قبلی، بر سر کار علم کنند. بدتر اینکه مربی تازه را بیاورند بالای سر مربی قبلی که هنوز کنار گذاشته نشده و به تمرینات تیم نظارت کند. ما در اهواز تنها به خاطر اشتباه دروازه‌بان تیم‌مان بهرام مودت باختیم. من قره‌خانلو را درون دروازه تیمم گذاشته بودم ولی در لحظات آخر دیدم که بدون اجازه من او را عوض کرده و مودت را درون دروازه کاشتند. در حالی که قره‌خانلو بسیار آماده و مودت به هیچ‌وجه روی فرم نبود.»

کونوف درباره نقش مخرب پروین نیز حرفش را خورد و فقط این‌تک جمله را با بغض بیرون داد که خود روشنگر است: «پروین چه خوب است که فقط بازیکن باقی بماند و به کارهایی که به او مربوط نیست دخالت نکند. او بازیکنی بسیار خوش تکنیک و ارزشمند است ولی در پرسپولیس همه توپ‌ها به او ختم می‌شد. متأسفانه پروین آن مهره جوان و چهنده نبود که در تمام این توپ‌ها تأثیر مثبت بگذارد. هرگاه تیم‌های حریف کسی را مأمور مهار او می‌کردند پرسپولیس از کار نمی‌افتاد. قدرت و شخصیت پروین طوری است که هرکس از هر کجای زمین فقط او را می‌دید.»

کونوف درباره سیستم ۲–۴–۴ نیز که آخر قاتلش شد این توضیح را داد که: «اینجا متأسفانه هیچ‌کس متوجه نشد که من چه می‌گویم ولی چون قادر به پیاده کردن آن روش نبودند تمام گناه‌ها را به گردن آن سیستم انداختند و گفتند که این یک سیستم دفاعی است. در حالی که اشتباه می‌کردند. من در گرداب وحشتناکی اقدامد ولی اینچنین که معرفی شدم نیستم.»

در تاریخ ۷۵ ساله فدراسیون فوتبال ایران از اولین مربی خارجی که بعد از تشکیل اولین فدراسیون به ایران آمده تا به امروز صدها کوچ به چشم دیده‌ایم که از مربیان پنج زاری تا چند میلیون دلاری را شامل بوده‌اند. اولین مربی فرنگی را به طور رسمی دکتر علی کنی اولین رئیس فدرسیون فوتبال کشور استخدام کرد. جیمز آلفرد کبیل که در ۱۳۲۶ با حقوق ماهانه صد لیری (هفته‌ای ۲۰ لیره استرلینگ) و برای سامان دادن به فوتبال بدوی ایران پا به تهران گذاشت. بیشترین آموزه او «سازمان‌سازی» برای انجمن فوتبال ایران بود. این مرد انگلیسی در برگزاری کلاس‌های آموزشی در ولایات بد کار نکرد اما کاخی ماندگار هم برای فوتبالفارسی بجا گذاشت. البته هشت سال قبل از کبیل اولین مربی خارجی در فوتبال خوزستان به کار گمارده شده بود و آن هم کسی نبود جز یک انگلیسی به نام هاکر که در سال ۱۳۱۸ در جنوبی پا به توپ شده و دلبری کرده بود. او از کارکنان شرکت نفت آبادان بود که ۱۱ سال قبل از ملی شدن صنعت نفت و در دورانی که تمام لوله‌های نفت ایران به سوی انگلیس ختم می‌شد جنوبی‌ها را با کهریای فوتبال آشنا کرده بود. او اگر تنها کارش همین باشد که دکتر اکرامی را به ایجاد باشگاه شاهین تشویق کند پس تأثیرش را گذاشته است. ظاهرا در خاطرات دکتر اکرامی هست که در اولین سفرش به آبادان تحت تأثیر حرف‌های هاکر قرار گرفته و با تأسیس کلوپ شاهین، مهم‌ترین تأثیرات را در تاریخ باشگاهداری ایران می‌گذارد.

دکتر کنی کسی که اولین مربی رسمی را به ایران آورده بود در دومین دوران ریاستش در فدراسیون، ادموند مایوفسکی فرورود ملی‌پوش لهستانی–اتریشی را به تهران کشاند. مایوفسکی بعد از اینکه در اواخر دهه ۵۰ میلادی در تیم‌های اروپای شرقی مربیگری کرد در فروردین ماه سال ۱۳۳۴ با حقوق ۴۸ هزار تومان یا هزار مارک یا ۲۵۰۰ تومان برای دو سال (سه روایت در تاریخ مکتوب و شفاهی فوتبال ایران درباره مبلغ او ذکر شده است!) در سمت سرمربی تیم ملی ایران نشست. البته او از مزایایی چون مسکن و هزینه رفت و برگشت به کشورش نیز برخوردار بود. مایوفسکی روز دهم فروردین ۱۳۳۵ وارد تهران شد و کیهان ورزشی در توصیف او نوشت «برای مدت دو سال و برای تعلیم و تمرین دادن

فوتبالیست‌های ایران استخدام شده است.» مایوفسکی بعد از دو روز استراحت و آشنایی با فدراسیون فوتبال ایران، از روز ۱۲ فروردین در حالی که مردم ایران و جامعه فوتبال خود را برای مراسم سیزده‌به‌در آماده می‌کردند تمریناتش را استارت زد. بدبخت چه می‌دانست که سیزده‌به‌در شگون ندارد! کیهان ورزشی نوشت «این مربی در هفته چهار روز، سی نفر از فوتبالیست‌های باشگاه‌های تهران را برای مسابقه با تیم آلمان تمرین می‌دهد و ضمناً هفته‌ای دو روز نیز دو دسته ۸۰ نفری از دانش‌آموزان دبیرستان‌ها و یک روز در هفته دانشجویان دانشگاه را تمرین می‌دهد. تمرینات آقای مایوفسکی از ساعت ۳ تا ۶ بعد از ظهر در زمین تمرین امجدیه می‌باشد.»

بعد از آغاز این تمرینات بود که مایوفسکی با عزیمت به بعضی از شهرستان‌ها کلاس‌هایی برای دانش‌افزایی مربیان و بازیکنان شهرستانی تشکیل داد. مهم‌ترین زورآزمایی او حدود یک ماه بعد از حضورش در ایران بود که در اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۵ تیم منتخب تهران را برابر تیم ویکتوریا برلین در امجدیه هدایت کرد (که برلینی‌ها همانجا جدیکار را پسند کردند و او را به برلین کشاندند). مایوفسکی پس از حدود یک سال و نیم اقامت در تهران به علت اختلافات موجود در فدراسیون فوتبال و تعویض متوالی و بی‌قاعده رؤسای فدراسیون چدان مفید واقع نشد و سرانجام در تابستان سال ۱۳۳۶ بعد از انتصاب آقا مبشر به ریاست فدراسیون فوتبال و استخدام فرانس مساروش مجاری، ۶ ماه زودتر از اتمام قراردادش به اتریش برگشت. مردی که از نظر سابقه مربیگری در دنیا بی نظیر است چون با سه بار انتصاب به سرمربیگری سه کشور حتی در یک بازی رسمی هم روی نیمکت آن تیم‌ها ننشست! ادموند که پیش از جنگ جهانی دوم عضو تیم ملی لهستان بود، با آغاز جنگ راهی

مایوفسکی بعدازاینکه در اواخر دهه ۵۰ میلادی در تیم‌های اروپای شرقی مربیگری کرد در فروردین ماه سال ۱۳۳۴ با حقوق ۴۸ هزار تومان یا هزار مارک یا ۲۵۰۰ تومان برای دو سال در سمت سرمربی تیم ملی ایران نشست	
	
مایوفسکی بعدازاینکه در اواخر دهه ۵۰ میلادی در تیم‌های اروپای شرقی مربیگری کرد در فروردین ماه سال ۱۳۳۴ با حقوق ۴۸ هزار تومان یا هزار مارک یا ۲۵۰۰ تومان برای دو سال در سمت سرمربی تیم ملی ایران نشست	

اتریش شد و در تمام سال‌های جنگ مهاجم باشگاه آدمیرا وین بود و از این‌ نظر در ایران مثل یک دوره‌گه لهستانی–اتریشی با او برخورد شد. در حالی که نقدانش می‌گفتند «او مرد کار است اما شخص خارق‌العاده و اعجوبه نیست» دکتر اکرامی بنیانگذار شاهین پس از تماشای تمریناتش نظر مثبتی درباره‌اش داد: «او یک اخلاق، مشوق، مؤدب، فعال و واقعا از نظر همکاری اخلاقی و رابطه با فوتبالیست‌ها بسیار خوب و صمیمانه کار می‌کند.»

مایوفسکی برای هدایت تیمی دائم‌التعطیل به کشوری آمده بود که در دهه سی چیزی حدود شش سال (۱۹۵۲ تا ۵۸) از تیم ملی‌اش خبری نبود و حتی برای برگزاری یک بازی تدارکاتی هم اقتابی نشده بود. برای همین دوران رکود بود که کیهان ورزشی در شماره ۱۳ خرداد ۱۳۳۵ تیتُر زد: «فوتبال بی برنامه، کوچ اتریشی را گنج کرده است» و در ادامه نوشت: «معلوم نیست کوچ را برای چه استخدام کرده‌اند. با نبودن سازمان صحیح، استفاده‌ای از او عاید نخواهد شد.» اعتراض‌ها چنان بود که «عده‌ای به تحریریه کیهان ورزشی مراجعه کرده گفتند خودمان مربیانی مانند حسین صدیقیانی، حسینعلی‌خان سردار، کاظم رهبری و داود نصیری داریم. چرا فدراسیون او را با حقوق ۲۵۰۰ تومان استخدام کرده؟ البته باید کلاه خود را قاضی کنیم. اگر مربیان ما مؤثر در فوتبال بودند، چرا فوتبال اینقدر عقب رفته؟ چرا بازیکنان درجه یک ما از حمله، دفاع، پاس صحیح و شوت عاجزند؟ تازه اگر بد بدرقه هم نباشیم و او دو سال در تهران بماند و ۲۰۰ فوتبالیست درجه یک تربیت کند آنها در کجا مسابقه بدهند وقتی تنها زمین فوتبال‌مان که امجدیه است جوابگو نیست.»

ادموند مایوفسکی انگار آمده بود در کره ماه مربیگری کند. نه یک تیم کاملی در اختیار داشت و نه یک زمین تمرین اختصاصی که بچه‌ها را آنجا جمع کند. این جملات از او به یادگار مانده که درباره بی‌برنامگی و فقدان امکانات ایرانی‌ها می‌گوید: «هر روز تعدادی برای تمرین می‌آیند. قانوناً باید ۱۸ نفر داشته باشم اما فوتبال تهران به ۱۱ نفر محدود شده. تداخل تمرین فوتبال با تیم دوومیدانی در یک زمان در امجدیه هم خطرناک است.»

در دومین ماه اقامت مایوفسکی در تهران بود که تیم ویکتوریا برلین برای برگزاری دو بازی در تهران و یک مسابقه در آبادان به ایران آمد. آنها منتخب آبادان را ۴–۱ بردند و در روز جمعه ۱۴ اردیبهشت، به مصاف منتخب تهران

آمدند و آقای مایوفسکی بالاخره در یک بازی روی نیمکت فوتبال نشست و تساوی ۱–۱ را روی سرش حلوا حلوا کرد. گل تهران را پرویز کوزه‌کنانی زد و در تیم مایوفسکی چهره‌هایی چون بهشتی، عارف قلی‌زاده، ایرج عرفان، عباس حجری، امیر مسعود برومند و حاجی رضاقلی و بقیه بازی کردند. بازی بعد در یک روز به شدت بارانی (هفده اردیبهشت) و در حضور چهارده هزار تماشاچی برگزار و با نتیجه ۲–۲ (با گل‌های دکتر برومند) به پایان رسید. می‌گویند بیچاره ادموند آنقدر در فرهنگ ایرانی حل شده بود که وقتی در خیابان بهار از جلوی میوه‌فروشی‌ها می‌گذشت سر یک کیلو پیاز و سیب زمینی با بقال و چقال چانه می‌زد که «من مربی تیم ملی ایرانم، تخفیفم بدهید» اما کسی نمی‌داد. او بعد از ترک ایران هدایت تیم ملی نرژور را به عهده گرفت و در سال ۱۹۵۸ در پنج بازی غیر رسمی روی نیمکت این تیم نشست و در ماه‌های پایانی همین سال هدایت تیم ملی فدراسیون تازه تأسیس کویت را به گردن گرفت اما آنجا هم در هیچ بازی رسمی روی نیمکت ننشست و بالاخره در سال ۱۹۸۲ چشم از جهان فرو بست تا در آن دنیا هم از این روزمه تهی و بی بار خود دلگیر باشد.

تمام مربیانی که در دوران بازیگری‌شان ستاره‌های بزرگ فوتبال عالم بودند وقتی بدون تفکر به ایران آمدند و گیر فدراسیون‌های بی‌سامان افتادند عین گوزن از ایران اخراج شدند و نقشی جز بیبکاره روی نیمکت‌های یخ‌زده نداشتند. یک سال پس از آن‌که ادموند مایوفسکی از ایران رفت، مساروش مجارستانی جای او را گرفت. آقای مساروش یکی از مشاهیر فوتبال جهان در عصر خود بود که سابقه بازی در لیگ‌های ایتالیا، پرتغال و برزیل را داشت. ژوزف مساروش که در دوران

مربی اتریشی فوتبال بتهران وارد شد	
	
مربی اتریشی فوتبال بتهران وارد شد	

بازیگری از ستاره‌های بزرگ چمن‌های اساطیری مجارستان بود اما اینجا روی نیمکت ما چه کرد؟ طی دو سال –از ۱۹۵۷ تا ۵۹– جمعا ۶ بازی روی نیمکت نشست که با برد ۳–۰ صفر در برابر رژیم اشغالگرو دو باخت به هند و پاکستان کارنامه متضادی از خود بجا گذاشت و رفت. او که به علت نداشتش نظر گذرنامه نمی‌توانست تیم ما را در مسابقات برون مرزی همراهی کند شکست ۴–۱ از پاکستان را به عنوان یکی از خفت‌بارترین نتایج تاریخ فوتبال ایران از خود به یادگار گذاشت. مهم‌ترین اقدامات او آموزش به نسل اول مربیان فوتبال ایران بود که به درخواست فدراسیون فوتبال ایران در بیش از ده شهرستان ایران کلاس‌های آموزشی برگزار کرد. مساروش بعدها از نیمکت باشگاه بشیکتاش ترکیه سر درآورد و در سال ۱۹۹۷ هم برای همیشه از دنیا کوچ کرد.

بعد از رفتن مساروش، مدیران فوتبال ایران انگار که عاشق سبک مجاری باشند دومین مربی آن سرزمین را هم به تهران کشاندند. گئورگی سوچ که در سال ۱۹۴۸ عضو تیم ملی مجارستان بود سابقه حضور در دو جام جهانی ۱۹۳۴ و ۳۸ را در کارنامه داشت که در دومی نایب قهرمان جام شده بود و همچنین چهار باشگاه مجاری را در دهه‌های

مربی‌های تیم فوتبال ایران در اردیبهشت ۱۳۳۵

مربی‌های تیم فوتبال ایران در اردیبهشت ۱۳۳۵

۵۰ و ۶۰ میلادی قهرمان کشور کرده بود نمی‌دانست که در فوتبال بی‌سامان چه سرزمینی پا گذاشته است. او که با کمک و استعانت از آب و باد و آتش و خاک، تیم ملی را نایب قهرمان بازی‌های آسیایی ۱۹۶۶ کرد، یک پیش قرارداد ۳۰ هزار تومانی با ماهی ۵۰۰ تومان حقوق با فدراسیون بسته بود. گاهی فدراسیون‌نشینان سر آشتی با او داشتند و به آقا فکری ترجیحش می‌دادند و گاهی او زیر سایه مربیان بومی می‌ماند و سترون می‌شد. هنوز محمود یآوری از اینکه مستر سوچ طرفدارش بود اما به باند دارایی‌چی‌های حاکم بر فوتبال ایران باخت تا کس دیگری در لیست سوچ دست ببرد و او خط بخورد گله‌ها دارد. باز گلی به جمالش که یکدانه نقره الله‌بختنکی از بازی‌های آسیایی ۱۹۶۶ دشت کرد و عاقبت به خیر شد. مستر سوچ از سپتامبر ۱۹۶۶ تا نوامبر ۶۷ در ایران ماند و هرچه سعی کرد کلاس برای ارتقای فوتبال شهرستان‌ها برگزار کند این دیلما‌ها نفهمیدند چطوری حرف‌های او را هاختوم و اختوم کنند که توی کله مربیان تجربی ما هم برود و جنبه کاربردی داشته باشد. داستان مربیگری مشترک سوچ و آقا فکری هم که فدراسیون گاه به این نظر داشت و گاه به آن، از ماجراهای بامزه و عبرت آموز آن روزگار است. آقا فکری در روزهایی که فدراسیون حکم به برکناری‌اش داده و مستر سوچ را به عنوان انتخاب کننده تیم ملی اعزامی به بازی‌های آسیایی بانکوک ۱۹۶۶ معرفی کرده بود به کیهان ورزشی گفته بود: «نفهمیدم این یک عزل بود یا یک کودتا؟» و برکناری خود را با این جمله بودار تحلیل کرده بود که «قضیه روبل‌های غیربانکی در روسیه کار مرا خراب کرد!» سوچ که با فکری و صدیقیانی در سفر شوروی کنار تیم ملی بود آنجا ستاره‌هایی را دید که بیشتر از فوتبال دغدغه‌شان به فروش حنا و جوارب و خرید ساعت و دوربین از روسیه کمونیستی بود و شب‌ها وقتی در سرمونی‌ها ترانه الهه ناز را می‌شنیدند دسته‌جمعی اشک می‌ریختند.

کیهان ورزشی که آن روزها به عنوان ریش سفید و مرجع دلسوز معرفی می‌شد اعلام کرد «روز دوشنبه ساعت ۶ بعد از ظهر دعوت کیهان ورزشی را پذیرفته و آقایانی که نام می‌بریم قبول زحمت فرموده و در تالار کیهان گفت‌وگویی حضوری تشکیل شود. آقای مبشر رئیس فدراسیون فوتبال. آقای ملکشاهی عضو فدراسیون و عضو هیأت سرپرستی تیم ملی در سفر اخیر. آقای حاجیان خزانه‌دار فدراسیون و مسئول امور مالی سفر اخیر. آقای صدیقیانی مشاور فدراسیون و سرپرست تیم در سفر اخیر و آقایان سوچ و فکری و مربی تیم ملی فوتبال.» جلسه‌ای که از آتش زیر خاکستر اختلافات کم نکرد و سوچ نیز بعدها به زباله‌دان مربیان شاغل در ایران پیوست و با گلگی از ایران رفت.

در میان مربیان فرنگی ما مربیانی را داشتیم که برای هدایت تیم ملی آمدند اما سر از باشگاه‌ها درآوردند. در تیم ملی ناموفق بوده و در کلوپ‌ها نتایج درخشانی بجا گذاشتند. نمونه‌اش مستر

رایکوف که ما هرچه در تیم‌های ملی جوانان درباره نتایجش آن‌خ‌خ کردیم (۱۳۴۷) به خاطر «نسل‌سازی‌اش در باشگاه تاج» تکریمش کردیم. کارکرد او در تیم ملی جوانان ایران چنان وخیم بود که فقط می‌شد در قبالش چشم نازک کرد که چرا پیر و پاتال‌ها را چپاند در تیم ملی جوانان و برد به مسابقات آسیایی و حق جوان‌های واقعی را تباه کرد؟ او اما در تاج نسلی را پرورش داد که سال‌ها فوتبال ملی ما را تغذیه کردند. همان مستررایکوفی که وقتی به ایران آمد با خود ابزار خُرد بدنسازی آورد و وزنه زدن و هالتر زدن در میان توپچی‌های ایرانی را برای اولین بار باب کرد. وقتی برای بار نخست توپ «مدیسن‌بال»‌اش را رو کرد همه مثل بهت‌زده‌ها نگاهش می‌کردند. توپ مخصوص رایکوف که با خودش از یوگسلاوی آورده بود تهران، چیزی حدود پنج تا هفت کیلو وزن داشت و تا آن موقع‌ها تقریباً هیچ‌کس در ایران مدیسن‌بال ندیده بود. این همان رایکوفی بود که تغذیه و اردوی تاجی‌ها را برای اولین بار در فوتبال ایران تصحیح کرد و در پایان هر تمرین به جای چای، متاعی چون کاکائو، خرما و میوه به بازیکنان می‌داد و در اردوها تلفن



رایکوف در سال ۱۳۴۷ سرمربی تیم جوانان ایران بود

مربی‌های تیم فوتبال ایران در اردیبهشت ۱۳۳۵

پرونده هفته

۹

۷